



## سینما، امپراطوری پنهان

پالین کیل

ترجمه‌ی بزرگمهر رفیعا

نشر قطره، ۱۳۸۶

«سینما اگر روزی از پا افتد، به این شمالی که تاکنون بر خود داشته، تنها از نوشته‌های دو تن، از آن برای آیندگان خواهد ماند و معنا خواهد بخشید، که دومین، پالین کیل است و اولین آندره بازن. پالین کیل را می‌توان ستود که با کنکاش و ژرف‌بینی، بیش از دو سوم از همه‌ی فیلم‌های سینمایی را که در جهان ساخته شده، دیده و اگر عمرش وفا می‌کرد دیگر مانده‌ها را نیز به قلم نقد می‌گرفت. آن‌ها را با تحلیل و شکافتن لایه‌های پنهان و آشکارشان برای بازآیندگان به جای می‌گذارد. دست مریزاد بر او و آه بر آنان که بی او به سینما می‌روند.»

به باور مترجم، تنها از دو نام در عالم نقد سینما می‌توان به عنوان استاد، آموزنده، نیک‌بین و تیزبین و مفید و مؤثر یاد کرد: آندره بازن فرانسوی با کتاب «سینما چیست؟» و مقالاتش در کایه دوسینما و پالین کیل آمریکایی با صدها مقاله و سه کتاب «با سینما به عشق رفتن»، «من آن را در سینما از دست دادم»، و همین کتاب حاضر «کیس کیس بنگ بنگ» که به اصطلاحی نزدیک‌تر و آشنا تر به ما همان «کیوکیو بنگ‌بنگ» مصطلح خودمان است که با معنای مورد نظر کیل تقریباً یکی است که مترجم نام کتاب را به خاطر پاره‌ای ملاحظات «سینما، امپراطوری پنهان» گذاشته است.

آنچه نویسنده در این کتاب به مخاطب ارائه می‌کند، روش نیک دیدن فیلم است یا اگر به اصطلاح «جین یانگ‌بلاد» در کتاب سینمای گسترده بخواهیم بگوییم، سینما هم خواندنی است و نوعی سواد برای خود می‌خواهد که ویژه‌ی سینما است. به همین دلیل آنان که سواد لازم را ندارند، ریزه‌کاری‌های فیلم را نمی‌گیرند و از سینما لذت نمی‌برند. کیل از ورای اشاره‌هایش به جایی که فیلم مهم می‌شود، و از ورای نقد تقریباً تمامی فیلم‌هایی که پخش شده‌اند، می‌آموزد که فیلم نه تنها از دید داستان، که با نگاه هنری فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و کارکردش در جامعه خواندنی است.

کیل بر این باور است که مهم نیست منتقد درباره‌ی فیلمی نظرش را این گونه بدهد که آن فیلم خوب است یا بد. مهم آن است که چرایش را بگوید تا معلوم شود که او خود فیلم را خوانده است یا نه. یا چرا بعضی از فیلم‌های بد، از فیلم‌های خوب بهترند. «بعضی از فیلم‌های بد ممکن است که در اطراف به چیزی دست یافته باشند که اهمیت آنها، فیلم‌ساز را واداشته تا آن را با تماشاگرانش در میان بگذارد، اما از عهده‌ی آن به گونه‌ای شلخته برآمده باشد». که همین، بلافاصله آن فیلم بد را از فیلم‌های خوب، خوش ساخت و بی‌مصرف جدا می‌کند. کیل این اندیشه را به خصوص در مقاله‌های معروفش «هنر، سینما، زباله» (که در بخش پایانی کتاب حاضر نیز آمده است) نوشت و جنجالی به راه انداخت.

کیل در کتاب حاضر و دو کتاب دیگرش، دو کار اساسی می‌کند. یکی آنکه می‌گوید چطور باید یک فیلم را خواند، (مانند بازن و بسیار راحت‌تر از او)، و دیگر اینکه چطور باید فیلم را از ورای آگاهی روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و... نیز ساخت. وی به ما می‌آموزد که: استعداد به هر اندازه، نیمی از سرمایه است. و نیم دیگر آن سواد کار است. در کتاب «سوادکار» سه واژه‌ی طلایی آمده است که بدون آنها، سینما می‌شود آنچه در کشور ما «بدنه‌ی سینما» خوانده شده است و آن سه واژه این است: دانش، بینش و سرمایه. که دانش، دانستن چگونه گفتن و بینش، چه گفتن و سرمایه، توان مادی گفتن آن است.